



۲۰۱۷/۰۷/۰۳

داؤد موسی

نظر دیگری بر موضوع اسلامستان



این نوشته را من در سال ۱۹۹۰ در یکی از جرائد منتشره در کشور امریکا به نشر سپرده بودم. با مرور مجدد آن و آن هم بعد از طی تقریباً بیست و هفت سال می بینیم که هنوز هم مطالب آن نمایندگی از حالات عصر حاضر می نماید. پس با توصیه و تشکر از دوستم آقای ولی احمد نوری متن ذیل را تقدیم خوانندگان می نمایم.

در شماره ۷ و ۸ مجله "جرگه" (۱) مضمونی به نوشته جناب دکتر طبیبی در موضوع تشکیل نهائی یک (اضلاع متحد اسلامی یا اسلامستان) که مبنی بر ارتباطات دینی بوده و از بنگله دیش تا ترکیه به شمول افغانستان را فرا گرفته باشد جلب انتظار می کرد. توصیه این بود که این اتحادیه از همکاری اقتصادی شروع شده و بالاخره به تشکیل یک فدریشن یا کانفدریشن منجر شود. قبل برآنکه در بین موضوع جداً اظهار نظر کرده باشم می خواهم نظر طنز آمیز سهروردی یکی از صدر اعظمان اسبق پاکستان را درین مورد به عرض خوانندگان برسانم. کسی از نامبرده پرسیده بود که چرا ملت اسلامی دست به هم داده و یک کانفدریشن مقتدری را در مقابل استعمار غربیان به وجود نمی آورد؟ وی در جواب گفته بود که "صفر جمع صفر جمع صفر، باز هم مساوی به صفر است".

فدریشن و کانفدریشن با اندک تفاوت عبارت از یک سیستم حکومتی می باشد که در آن کنترل یک حصه ای از آزادی های فردی دولت های عضو به حکومت مرکزی و یا ایالتی واگذار گردیده، و در آن ملل مختلف به دو نوع تبارز کرده می توانند. یکی به صورت یک ملت واحد بزرگتر و دیگری هم به صورت مجموعی از واحد های کوچک اجتماعی که هر کدام آنها به صورت منفردانه به پای خود ایستاده شده بتوانند. از نظر تاریخی در جوامع اولیه بشری افراد یک جامعه همینه شعور اجتماعی و درک مناسبت خود را به آن جامعه کسب کردند. یک احساس فطری آنها را به تماس با جماعات هم نوع خود جهت دفاع باهمی (مثلاً اشتراک در جنگ مقابل دشمن مشترک) و داشت.

۱- مجله "جرگه" نشریه ای بود که در سال های ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ شمسی (۱۹۹۳ - ۱۹۹۷م) در لاسنجلز ایالت کالیفرنیا به گرداندگی این بنده خدا (محمد داؤد موسی) که به هدف همبستگی افغان ها در آن دیار (د افغانستان د پیوستون خپرونه) نشر می شد.

رفته رفته این همکاری ها شکل امروزی کانفدریشن ها، و یا شکل منسجم تر آنها را که عبارت از فدریشن باشد اختیار نمود.

من عقیده مندم که قبل از آنکه آرزوی فدریشن را در عالم اسلام در سر بپرورانیم باید بپرسیم که مثل کدام ملتی که واجد شرایط حیاتی مانند ماست فدریشن می خواهیم؟ وقتی چنین سؤالی را مطرح می کنیم خواهی نخواهی با حقایق آتی روبرو می شویم:

فدریشن های جهان غرب که در طی یکی دو قرن اخیر تکامل نموده اند، امثله خوب موفقیت این سیستم دولت داری را تشکیل می دهند. از قبیل دولت های امریکا، کانادا، استرالیا، سوئیس و غیره. از خواص مشترک این دول:

- یکی اینست که همه شان به گروپ "دنیای اول" یعنی پیشرفته تعلق داشته و دارای سیستمهای حکومتی دیموکراتیک می باشند.
- دوم این سیستم ها اولاً توسط کسی بر روی کاغذ طرح نشده بلکه به مرور زمان از هم پیوندی های بسیار سست بین جماعات همان ملت ها به شکل امروزی ارتقاء نموده اند.
- سوم اعضاء تشکیل کننده این فدریشن ها دارای اقتصاد مختلف می باشند تا کاستی های یک عضو را عضو دیگر بر آورده سازد.
- چهارم رشد سیاسی در میان کشور های عضو به حدی است که حقوق و مسئولیت های یکدیگر را درک و قبول کرده می توانند.

بعد از جنگ دوم جهانی شاهد به وجود آمدن یک سلسله فدریشن ها در "دنیای سوم" بوده ایم که اخیرالذکر آن بیشتر مبنی بر "خواب های" فدریشن های کامیاب دنیای غرب بوده اند. فدریشن های دنیای سوم اکثراً فرمایشی بوده و طرح آنها در پایتخت های دول استعماری ریخته می شد. اقدامات هالندی ها در مورد اندونیزیا، از فرانسویان در مستعمرات افریقای مرکزی و غربی شان و بالاخره از انگلیس ها در مستعمرات افریقای مرکزی و شرقی شان و همچنان در نایجریا، سنگاپور، ملایا و جزائر غرب الهند از مثال های خوب این مدعا است.

در مثال های فوق می بینیم که به وجود آمدن این همه فدریشن ها مستلزم تلاشی قوای استعماری بوده که این ملل کوچک را تحت سلطه خود داشتند. همچنان یک قدرت غیر استعماری لیکن مسلط می تواند با از بین رفتن خود موجب بروز سیستم فدرالی در یک عضو قبلی خود گردد. تمایل به سوی فدرالیزم را در ولایات پاکستانی (سرحد و بلوچستان) بعد از جدا شدن بنگله دیش از پیکر آن می توان مثال آورد.

طوریکه در بالا بدان اشاره شد تجربه فدرالیزم در دنیای سوم بسیار نا مساعد بوده و ریشه این عدم موفقیت را می توانیم در اختلافات سلالوی (نژاد، زبان و کلتور) دینی و مذهبی و آیدیالوژیک سراغ نمود. خود عقب ماندگی اقتصادی، بیسوادی و بی تعلیمی هم از مشوقین عمده این عدم موفقیت به شمار می رود. از هم پاشیدن فدریشن هند ناشی از هراس گروه مسلمان هند برتانوی از سلطه کلتوری هندوی کانگریسی بود. همچنان دلایل تلاشی فدریشن پاکستان (علی الرغم اشتراک باهمی دینی و مذهبی) را هم می توان در هراس بنگالی ها از نفوذ زبان اردو و عدم توازن اقتصادی بین دول شریک دانست. در حالی که وجود زبان های مختلف در اتفاق ملت سوئیس کدام تاثیری

نداشته، اما در نیم قاره هندی متبارز ملت های سه گانه می شود و ملت های خالستان و پشتونستان هم به امید فرصت نشسته اند.

نبود راهها برای حرکت آزاد، استقرار تجارت و عدم یک رنگی در قلمرو یک فدریشن و به طور عموم فقدان شبکه های مواصلاتی موجب رخوت عمومی چرخ دولت در یک فدریشن تازه بنیاد گردیده و مردم را بدبین به آینده می سازد. هم چنان طوری که اشاره کردیم، داشتن اقتصاد مشابه نیز از عوامل عدم موفقیت فدریشن ها بوده می تواند. مثلاً کشورهای افغانستان، تاجکستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغزستان اگر مشمول یک فدریشن گردند، چون همه شان کشور های زراعتی می باشند، چنین فدریشنی هرگز کامیاب نخواهد بود. همه اینها به شمول فقر و عدم دسترسی به تعلیم و نبود شعور سیاسی نیز یک عده از عوامل عمده ناکامی سیستم فدرالی در دنیای فقیر آسیا، افریقا و امریکای لاتین می باشند.

یک نظر اجمالی بر تاریخچه فرجام فدریشن ها در دنیای سوم ممکن است ما را به نتیجه متصور ازین نوشته نزدیک تر بسازد. در یک عده ای از ممالک مستعمره، قوای استعماری با تمام قدرت و توانایی که در اختیار داشتند، تا آخر موفق به ایجاد فدریشن دلخواه نشدند. مثال های آن تلاش برای تشکیل یک فدریشن در افریقای جنوبی در قرن ۱۹ و همچنان در افریقای شرقی (کینیا، یوگندا و تانگانیکا) در اوائل این قرن که هر دو به همت امپراتوری انگلیس بوده و منجر به استقلال مستعمراتش گردید.

در عده دیگری ازین ممالک فدریشن ها به وجود آمده، لیکن با عمر بسیار کوتاه. فدریشن جمایکا، توباگو، ترینیداد، باربادوس و غیره جزائر کریبین، با یک نفوس چهار ملیونی در سال ۱۹۵۸ شروع و در سال ۱۹۶۲ از پای افتاد. یک بار دیگر در سال های ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ کوششی برای احیای مجدد آن آغاز شد و لیکن جایی را نگرفت. فدریشن ملایا، بورنیوی شمالی و سنگاپور از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵، و از جمهوریت متحد عرب از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ دوام کرد. به همین منوال کوشش های هند برتانوی، پاکستان و بنگله دیش، کوشش های معمر القذافی، کوشش های رودیشیای شمالی و جنوبی، علت جنگ های داخلی نایجیریا و غیره را می توان مثال داد. از جانب دیگر باید متوجه بود که اتحاد جوامع کوچک به منظور تشکیل فدریشن یا کانفدریشن باید خود انگیز و ارادی باشد. اتحاد جماهیر اشتراکی شوروی که به مدت بیش از هفتاد سال یک فدریشن نام نهاد و دارای یکی از بزرگترین قدرت های نظامی جهان می باشد، آهسته آهسته به طرف اثبات ادعاء فوق ما در حرکت است.

درین جا ممکن لازم باشد تا به خوانندگان محترم خاطر نشان سازم که دو فدریشن در دنیای سوم توانسته است که تا هنوز سر خود را بالا تر از آب نگهدارد: یکی اتحادیه مالیزیای و دیگری امارات متحد عرب. دلایل بقاء این دو فدریشن اسلامی درست در دو قطب مخالف همدیگر قرار دارد. در کشور مالیزیای امور مربوط به دفاع ملی، امنیت داخله، عدلیه، مالیه، تجارت، مخابرات، مواصلات و مهاجرت تحت کنترل دولت مرکزی می باشد که این کنترل حتی از دولت هایی که دارای یک سلطه مرکزی می باشند نیز همه گیر تر است. بر عکس دولت امارات عربی متحد فاقد سلطه مرکزی بوده و رابطه یک عضو فدریشن با اعضای دیگر آن بسیار سست است.

یکی از واقعیت های مهم دیگر درین مبحث اینکه از اواسط قرن بیستم روش دنیا از کل به سوی جزء بوده است. بدین معنی که در سال ۱۹۴۶ مؤسسه ملل متحد صرف با اشتراک کمتر از پنجاه دولت به وجود آمد. درحالی که این

عدد اکنون به دوصد رسیده و تلاش امپراتوری های انگلیس، فرانسه، هالند، بلجیم، شوروی، یوگوسلاویه، اسپانیه و پرتغال یکی از عوامل آن بوده، و هم پارچه شدن یک ملتی مثل یوگوسلاویه - که متشکل از هشت ملیت کوچک تر بود، یک تعدادی از شایقین قدرت را به آرزوی دیرینه شان - که تکیه بر اریکه ریاست جمهوری و غیره مقامات عالی دولتی باشد، رساند.

در ارتباط به تاریخچه فدریشن ها در عالم اسلام نمی توانیم از ذکر نام سید جمال الدین افغان زبان ببندیم. چه این مرد نه تنها پیشقدم این مفکوره در عالم اسلام بود، بلکه می خواست پروگرام کار خود را در دو مرحله بسیار منسجم، یکی ایفاظ (بیداری) امت اسلام از خواب غفلت، و دیگری جهش به طرف آینده روشن باشد، طرح نموده بود. بدبختانه طبیعت و خاصیت مسلمانان تا هنوز هم به آغاز مرحله اول آن اجازه نداده است.

جناب داکتر صاحب طبیبی در نوشته خود، در مرحله اول از به وجود آوردن یک اتحادیه تجارتي بین ممالک اسلامی سخن رانده اند. در حالی که اگر ما به تجارت آزاد بین ممالک همسایه اجازه عرض اندام بدهیم، چنین اتحادیه ها خود به خود به وجود می آیند. در حال حاضر اگرچه کنترول تجارت افغانستان در دست دولت است، با وجود آن هم دولت شوروی و هند از بزرگترین پارتنر های تجارتي ما بوده، و تجارت قلاچاق با پاکستان و ایران نیز در درجه دوم قرار می گیرد. لیکن این که توسعه این تجارت اگر روزی منجر به تشکیل کدام فدریشن با ایران یا پاکستان گردد، ممکن است موجب تشویش ملت های شیعه و تاجک در افغانستان را از غلبه تشیع و اقوام پشتون به وجود بیاورد. از آن چه که تا حالا به عرض رسیده، به نظر من آرزوی ایجاد کدام فدریشن را بین ممالک اسلامی حافظ شیرازی خیلی ها خوب تمثیل کرده که می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت را همه عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

فرض کنیم که یک سیستم فدرالی امروز در افغانستان جاری گردد. یقین دارم که "دولت بامیان" با اولین عدم توافقی که با حکومت مرکزی پیش آید راه سالنگ را خواهد بست، این بزرگترین خوفي است که از فدرالیزم دنیای سوم وجود دارد.

کاش امت اسلام می توانست از نظر اختلاف سیاسی، کلتوری، مذهبی و غیره خود صرف با ۷۲ ملت خلاص شود و کاش که در یکی از آنها که افغانستان باشد ملتچه ها همین قدر شعور سیاسی می داشتند که حقوق و وجائب خود را به مقابل همدیگر شناخته و محترم شمارند.

در تشکیل فدریشن ها اصل مهم عبارت از همکاری و قربانی برخی از آزادی های ملت های فرد می باشد که در حال حاضر این طور می نماید که تا وقتی که صدام حسین در فکر تصاحب ذخائر نفتی کویت باشد، تاپه همکاری و یا قربانی را نمی توان بران زد. و نه می توان سیاست فعلی حکومت پاکستان را در قبال ملت ستم کشیده افغان حرکتی به سوی دور نمای فدریشن شمرد. از طرف دیگر عدم تساوی ثروت بین ملت های تشکیل کننده فدریشن ها هم خواهی نخواهی صدام حسین هایی را به وجود می آورد.

خوب می بود اگر هزاره در ولایت خود می توانست که شریعت شیعی را جاری کند و سنی در ولایت خود آنرا که مربوط پیروان امام ابو حنیفه است. لیکن دنیای اسلام را که هر روز به طرف تعداد ملت ها روانست به طرف فدرالیزم کشاندن اسب مرده را شلاق زدن است و اگر دنیا سوم روزی از تجربه فدرالیزم پیروز برون آید در زمن حیات ما اولاً ما نخواهد بود.

پایان

